



از آن پهلوتی نباید کرد که باقی را بفانی خریده باشد و اندک را به بیار فروخته **سه** جهان چو گشت
 بکام تو نام نیک اندوز **که** غیر نام نکو نیست حاصل ده جهان **و** سر که در نعمت تجاجا ز اشک است بنا
 از زمره تو اگر آن محسوب نکند و دو آنکه در بدنامی و دوستی کامی حیات او گذرد و نامش در جمله بزرگان
 بر نیاید **سه** سعید یا مرد نکونام نمیرد سر که **مرد** است که نامش به نکوئی نبردند **و** زان درین سخن بود
 که اهو سی از دور نمودار شد و تجمل میدوید کمان بردند که او را طالبی در پی باشد سنگ پشت در
 و زان بر درخت نشست و موش لبوراح فرود رفت آهو بخار آمده چون مد موشی بایتاد زان از جا
 نظر انداخت که پند که بر اثر او کسی پشت یا نه هر چند از چپ راست نگاه کرد کسی را ندید پسنگ
 پشت را آواز داد تا از آب بیرون آمد موش هم حاضر شد پسنگ پشت دید که آهو سر اسانست
 می کرد و می خورد گفت اگر نشسته بخورد باک مدار که حونی نیست



آهو پشت آمد پسنگ پشت او را در جای زد و گفت **پشت** ای یار کرامی ز کجا آمده **سه** چکانه مباحش
 کاشنا آمده **سه** آه گفت درین صحرانها بودی و به این جنس خود نیامختی هر وقت تیر اندازان
 کمان قصد بزه کرده از این گوشه بدان گوشه را ندندی امروز پیری دیدم که در کجین غزه بود بهر
 که میرفتم ترصد حال من می نمود صورت بستم که صیادی باشد ناگاه دام حیلده او را پاست کرد اندر
 به پنجا آمده ام پسنگ پشت گفت مترس که سر کز صیاد بدین مکان نرسد و اگر خواهی صحبت ما رغبت نمانی
 ترا در دایره دوستی در آیم و بنا مصاحبت ما سه تن بر کن چهارم که تو باشی بمیرد پاید هر جا اکابر
 هر چند دوستان پشت باشد هجوم بلا برایشان کمتر باشد **شعر** هر جا که رسم مهر و وفا پشت بود
 جمعیت و حضور و صفا پشت بود **و** مقرر است که اگر دوست نزار بود کم باید شرد و اگر دشمنی کی بود
 باید دانست **سه** دوستی را هزار کس شاید **دشمنی** را یکی بود بسیار **موش** نیز دوستی
 فرو خواند و زان سخن چند ملایم اد کرد آهو دید که یاران لطیف طبع و مصاحبان پاکیزه مشربند
 در صحبت و بدل و جان مایل صحبت ایشان شد **ع** با یار موافق است شناسی جو خوشبخت **سه**
 در غار مقام گرفت و یاران وصیت کردند که ازین چرخ دور که در نواحی است قدم بیرون نزن و ازین
 این سر چشم که چهار امان است دور مشو آهو قبول کرد و با یکدیگر اوقات میگذرانیدند و بیستی بود